

نگاهی به مجموعه غزل «دل داری» سروده عطیه‌سادات حجتی

غزل‌هایی از دیروز تا امروز

| وارث گیلانی

هر چند همچنان رگه‌هایی از فضا و زبان غزل دیروز و نوکلاسیک در غزل «سرانجام» دیده می‌شود اما نوع بیان و لحن شعر در کل امروزی است، مثل مطلع غزلش، خاصه وقتی که «نباید» در آخر غزل می‌آید؛ کاری که در شعر دیروز نباید سابقه داشته باشد و کارهایی از این دست که در غزل امروز دیده می‌شود. اینک غزل «سرانجام»:

«فتاده نگاهم به نگاهی که نباید با وسوسه عشق همان صبح نخستین نزدیک شد آدم به گناهی که نباید نفرین به نگاهی که پس از آن همه پرهیز ناگاه به حرف آمد، کاری که نباید در هر گذری جلوه‌ای از جذبۀ ماه است ای برکه مشو خیره به ماهی که نباید در قصه دل‌بستن و دل‌کنندن آخر افتاد دل از چاله به چاهی که نباید» غزل «بادباد» دارای کلمات معمولی است و ترکیب‌سازی هم ندارد اما فضای صمیمی آن به شعر و حال و هوای غزل امروزی نزدیکش کرده است؛ هرچند غزلی قوی نیست: «می‌نشینی شعر می‌خوانی و من محو صدا

می‌نشینم دست زیر چانه پای حرف‌هایت شوق‌داری از غزل‌های قدیمی هم بخوانی دوست دارم بشنوم تا صبح از حال و هوایت... سال‌های آخر دیدار در باران گذشته روز وصل دوستداران یاد باد و های‌هایت» پایان‌بخش این نقد و نظر، نشان دادن غزلی است خوش‌تراش و منسجم با گشت و واگشت‌های کلامی‌اش؛ غزلی با ساختاری امروزی و فرمی نو، اگر چه ساده به چشم می‌آید:

«چه بود سهم من از عشق... خنده‌ای کوتاه چه بود قسمتم از عمر... گریه‌ای جانکاه اگر نبود فراقت نمی‌نوشتم شعر اگر نبود خیالت نمی‌کشیدم آه چگونه سر نگذارم به شانه‌ات ای کوه چگونه دل نسپارم به دیدنت ای ماه به حکم عشق فقط حرف عشق باشم به حکم عقل تو هم عاقلی و هم خودخواه اگر قرار به دل‌کندن از هم است که هیچ اگر هنوز بنا عاشقی‌ست بسمل‌الله...».

آن که حرف از دل بریدن می‌زند من نیستم دشمنی‌ها کرد با من دوست اما همچنان با خودم شاید ولی با دوست دشمن نیستم چوب‌دل بستن به قلبی سنگدل را می‌خورم شیشه شیشه اشک می‌ریزم من آهن نیستم با دل آزرده می‌مانم به پایت همچنان گرچه از زخم زبان خلق ایمن نیستم عشق را بی‌اعتمادی کشت، من با اعتماد گر نگیرم انتقام عشق را زن نیستم...»

غزل «مقصّد» نیز معجون و ترکیبی از غزل دیروز و نوکلاسیک و کوچه‌باغی است؛ مثلاً بیت‌های اول و دوم که به نوعی در ۳ ترکیب یادشده قرار می‌گیرند، چون که از هر کدام ماه‌هایی را دارند اما بیت سوم کاملاً زبان کوچه‌باغی دارد:

«می‌دانم کی‌ام یا راهی‌ام سوی کجا تنها همین اندازه می‌دانم که اهل عشق‌آبادم» نه‌تنها به اعتبار ترکیب «عشق‌آباد»، بلکه به اعتبار این بیت و آن ترکیب، این بیت کوچه‌باغی‌تر شده است و تقریباً بیت آخر هم به سبک و سیاق و شیوه غزل کوچه‌باغی است: «در این نیزار هر نی را که دیدم ناله‌ای دارد به جایی می‌رسید از دست دل‌ای کاش

فریادم» اما کل غزل «مقصّد»: «اسیر آسمان بودم گمان کردم که آزادم شدم غرق تماشا و به دام عشق افتادم تمام عمر میبوهت شکوه عاشقی بودم مسیر از بس که زیبا بود مقصد رفت از یادم نمی‌دانم کی‌ام یا راهی‌ام سوی کجا تنها همین اندازه می‌دانم که اهل عشق‌آبادم به راز خنده‌هایم بی‌نخواهد برد این دنیا غمی بی‌انتها در قلب خود دارم ولی شادم در این نیزار هر نی را که دیدم ناله‌ای دارد به جایی می‌رسید از دست دل‌ای کاش

فریادم» و غزل «سرانجام»، سرانجام خود را به شعر امروز نزدیک‌تر کرده است؛ حتی در بیت چهارم می‌توان فضا و نوع ترکیب‌های آن را نزدیک به غزل نو دانست: «در هر گذری جلوه‌ای از جذبۀ ماه است ای برکه مشو خیره به ماهی که

نباید»

منزوی، محمدعلی بهمنی و چند غزل‌سرای دیگر؛ منتها باید دقت کرد همه غزل‌های این سه شاعر هم «غزل نو» نیستند، بلکه درصدی از مجموعه غزل‌های این ۳ تن غزل‌سرای مشهو را می‌توان در ردیف و دسته غزل نو قرار داد؛ آنگونه که گاه حتی در غزل‌های نوی ایشان نیز ابیاتی که نو یا چندان هم نو نیستند پیدا می‌شود، البته نه در حد و اندازه غزل بالا که درصود نوگرایی‌اش نیز چندان بالا نیست و در این حد است:

«مرا تبعیدی غربت پسندیدی ولی دیدی به سویت بازمی‌گردم به آیین پرستوها یقین دارم که دنیا جای ماندن نیست، می‌دانم که ما را سرزمینی هست آن سوی فراسوها» در غزل «اعتماد» این وابستگی به غزل امروز کمتر شد و به غزل‌های مشهور به «غزل‌های کوچه‌باغی» که نوعی از غزل معاصر است و معمولاً آن را داش‌مشتی‌ها و خوانندگان خاص (نه الزاماً کوچه‌بازاری) می‌خوانند، نزدیک شد. یعنی تقریباً تمام ابیات غزل زیر بسیار نزدیک است به غزل‌های کوچه‌باغی، غیر از مصراع آخر از بیت آخر که آن نیز به واسطه نقش

زن و زنانگی در آن، تقریباً نوعی تناقض بین غزل کوچه‌باغی و غیر از آن می‌اندازد، چون غزل کوچه‌باغی نوعی غزل مردانه هم محسوب می‌شود، البته بیشتر در خواندن، یعنی زن‌ها و خوانندگان زن کمتر این گونه غزل‌ها را خوانده و می‌خوانند اما در کل و حتی با وجود این مصراع نیز می‌توان غزل زیر را بسیار نزدیک به شکل و فضا و زبان غزل کوچه‌باغی دانست و حتی به نوعی عین خود آنها و آن را در همین ردیف قرار داد؛ ضمن اینکه لازم است گفته آید غزل کوچه‌باغی را بعضی رهگذران شب‌روی پیش از انقلاب و چند دهه پیش‌تر از آن لوطی‌مسلكانی که عاشق یا مست بوده‌اند در کوچه‌ها یا کوچه‌باغ‌ها می‌خواندند تا به خانه یا جایی برسند؛ خوانندگانی که این گونه غزل‌ها را با لحن خاص خود یا همان لحن لات‌ی می‌خواندند (چون خود غزل هم با آن لحن به نوعی قابلیت سازگاری داشت) و داش‌مشتی‌وار به راه شبانه خود می‌رفتند: «گرچه ناخشنودم اهل دل شکستن نیستم

پناه آورده‌ام امشب به تو از سحر و جادوها

چه عطر دلگشایی پرده این آستان دارد به تار و پود آن گل کرده‌اند انگار شب‌بوها

مرا تبعیدی غربت پسندیدی ولی دیدی به سویت بازمی‌گردم به آیین پرستوها یقین دارم که دنیا جای ماندن نیست، می‌دانم

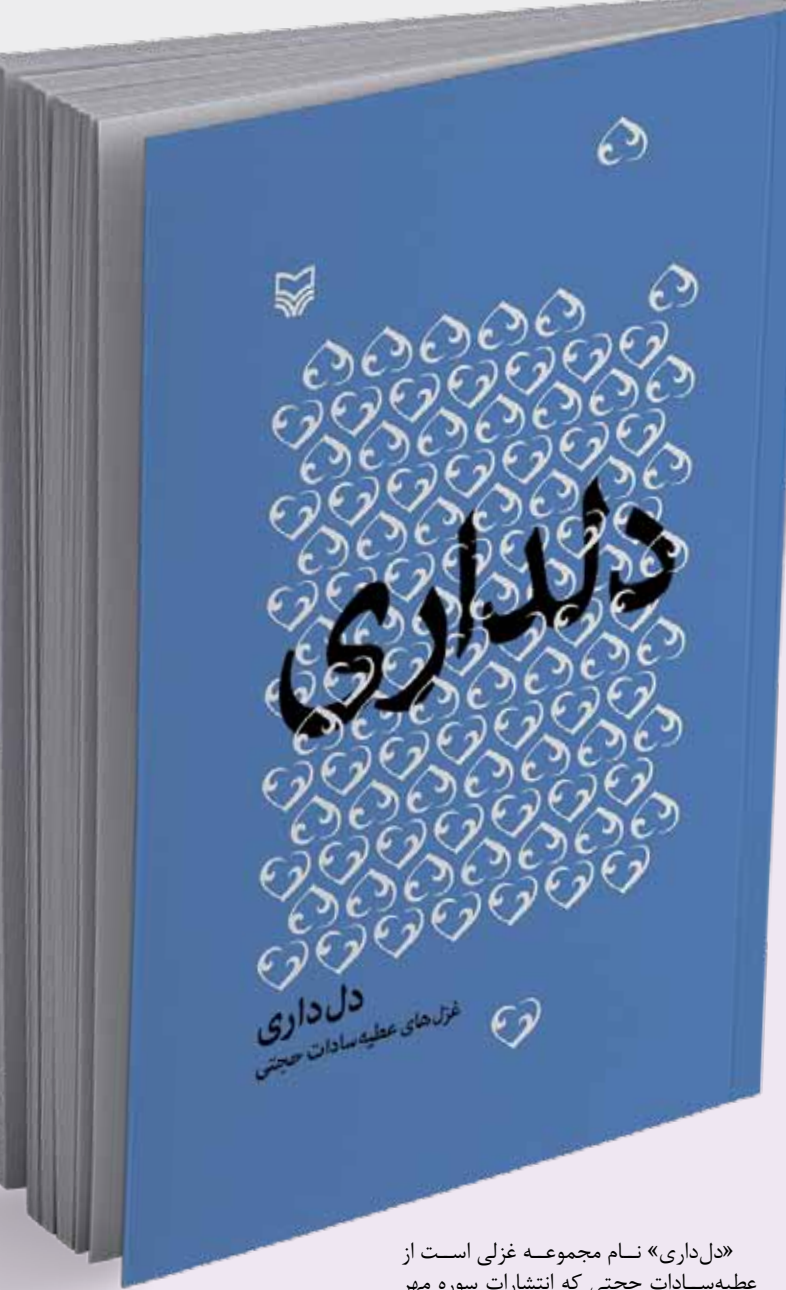
که ما را سرزمینی هست آن سوی فراسوها»

غزلی تحت تاثیر فضای شعر و غزل امروز؛ اگر چه مصراع‌هایی از این غزل وابستگی به زبان و فضای شعر دیروز هم دارد؛ مصراع‌های اول از بیت اول، مصراع دوم از بیت دوم و بیت سوم:

«تو می‌دانی چه سری هست پشت این هیاهوها» «پناه آورده‌ام امشب به تو از سحر و جادوها»

«چه عطر دلگشایی پرده این آستان دارد به تار و پود آن گل کرده‌اند انگار شب‌بوها»

اما چون این مصراع‌ها و ابیات با فضای کلی شعر عجین و یگانه می‌شود، کمتر رنگ و بوی شعر و زبان شعر دیروز را پیدا می‌کند و می‌توان این دسته از اشعار را بین غزل یا شعر نوکلاسیک و غزل یا شعر امروز دسته‌بندی کرد و این یعنی اینکه با این همه، این گونه اشعار با درصد بالای تازگی خود، در ردیف و دسته غزل نو قرار نمی‌گیرد؛ هر چند همان غزل نو هم اغلب درصدهایی از زبان و فضای شعر و غزل دیروز را با خود همراه دارد. واقع، شعر کلاسیک را گریزی از شعر و غزل دیروز نیست؛ منتها هر شاعری که بتواند به شکل زیبا و با هارمونی بالا و زبان نامتعارف پذیرفته شده (نه هر زبان نو که به هر قیمت، شاعرش می‌خواهد با آن غزلش را در ردیف غزل مثلا نوی امروز قرار دهد)، خود را به یک تعادل مثبت و پیشرو برساند، طبعاً می‌تواند در کنار غزل‌سرای‌ی نوگرای روزگار ما قرار بگیرد؛ غزل‌سرایانی چون سیمین بهبهانی، حسین



«دل‌داری» نام مجموعه غزلی است از عطیه‌سادات حجتی که انتشارات سوره مهر در ۸۷ صفحه چاپ و منتشر کرده است. این مجموعه ۴۰ غزل دارد که اغلب ابیاتش از ۵ تا ۷ بیتی است. همه غزل‌های این دفتر عاشقانه است؛ عاشقانه‌هایی کم‌وبیش پرشور با نشانی‌هایی که گواه بر مصنوعی بودن غزل‌ها نیست و شاعر آنها را از روی آگاهی و تعقل نسروده است؛ اگر چه بسیاری از اشعار این دفتر بیشتر عاطفی است تا تخیلی؛ ضمن اینکه در لابه‌لای بعضی غزل‌های این دفتر به صورت متعادل و تقریباً معمول، کلمات دینی و مذهبی نیز دیده می‌شود؛ کلماتی چون: دین، حلال، حرام، صعوم، صیام، صلات، حی علی البکا، محشر، شهید، جلال، جبروت و کلماتی دیگر؛ هر چند همه شاعران معاصر و امروز به واسطه مسلمان بودن و ایرانی بودن، اشعارشان از کلمات دینی و مذهبی خالی نیست؛ کلماتی که الزاماً شعر را دینی و مذهبی و آیینی

نمی‌کند اما دل‌بستگی شاعران به آنها می‌تواند فضای شعر ما را تا حدی و اندازه‌ای شبیه خودش کند یا هاله‌ای از دین و مذهب را جاری در شعر نشان دهد اما در کل، غزل‌های دفتر «دل‌داری» عاشقانه است و شاعر آنها را برای یک عاشق یا یک معشوق سروده است. طبعاً شعرهایی با این نکات خوب و تقریباً برچسته – که گفته آمد– باید شعرهای قابل توجه و خوبی باشند اما شکی نیست بسیاری از آنها همچون دیگر اشعار شاعران، یا اشعار کاملی نبوده یا اینکه خالی از نقص و اشکال و فراز و نشیب نیستند. «هیاهو» نخستین شعر این دفتر است: «تو می‌دانی چه سَری هست پشت این هیاهوها

چه فرقی می‌کند دیگر چه می‌گویند بدگوها سلام ای معبد رویایی شب‌های تنهایی

نگاهی به مجموعه غزل «این هم از این» اثر امیرعلی سلیمانی

کمی معاصر در قالب کلاسیک

مصراع دوم، مصراع اول را در ظاهر امر کامل نمی‌کند و کنایه خاصی هم ندارد اما در شعر جاف‌فاده‌ای جا خوش کرده است؛ مثل بیت ذیل:

«نه چپ، نه راست، که هر دو حریص جا و مقامند همیشه مرتبه‌ای در میانه ساخته بودم»

یعنی بیت بالا در غزل ذیل: «اگر که با همگان بی‌بهبانه ساخته بودم برای گریه بی‌وقت‌شانه ساخته بودم اگر که شعر به تنهای‌ام اضافه نمی‌کرد شبی به جای قفس آشیانه ساخته بودم چقدر مشق هدر شد به پای مدرسه، ای کاش کمی به جای زبان با زمانه ساخته بودم اگر به حیلۀ طنزازی و محاوره‌بازی کنار شعر دو روزی ترانه ساخته بودم به جای این همه آوارگی که رسم جنون است هزار بار در این بیت، خانه ساخته بودم نه چپ، نه راست، که هر دو حریص جا و مقامند

همیشه مرتبه‌ای در میانه ساخته بودم تمام هستی من بود صبح روز مبدا قصیده‌ای که برایت شبانه ساخته بودم» یا ابیاتی که ظاهری ساده دارند اما حرف و کنایه‌ای زیرکانه و زندانه در خود نهفت؛ مثل بیت ذیل:

«تمام عمر در چشم تو مثل دیگران بودم مرا هرگز ندیدی، چون که مثل دیگران بودی»

غزل‌های امیرعلی سلیمانی در این کتاب اگرچه جاف‌فاده‌اند و ابیاتش یک‌دیگر را جذب می‌کنند و نوعی هارمونی غزل‌گونه به وجود می‌آورند اما از قدرت شوریدگی بالایی برخوردار نیستند؛ یعنی همان شسوری که مخاطب از غزل و عاشقانگی انتظار دارد؛ حتی اگر این عاشقانگی‌ها در فضای آرامی نیز اتفاق افتاده باشد. بیت‌ها اغلب در این سطح و در این حدند که حد ناچیز و کمی نیست اما از بسیاری‌ها غزل، اندکی کم‌مایه‌تر ظاهر شده‌اند: «به پشت هیچ کسی برنخورده خنجر من چگونه پر شود از کینه کیسه زر من؟» یعنی محتوا غنی است اما کلام چندان قوی نیست و رسایی در زبان چندان رسا نیست؛ خاصه که این بیت مطلع یکی از غزل‌هاست. بعضی ابیات هم مثل ۲ بیت ذیل به نظر

الف. م. نیساری: مجموعه‌غزل «این هم از این»، کتابی است از امیرعلی سلیمانی که نشر چشمه آن را در ۸۲ صفحه منتشر کرده است. این مجموعه ۲۸ غزل دارد؛ غزل‌هایی اغلب ۵ تا ۶ و ۷ بیتی، همراه یک غزل ۱۴ بیتی در آخر کتاب.

مجموعه‌غزل «این هم از این» دارای مضامینی عمومی و عاشقانه است. در واقع شاعر همچون بسیاری از غزل‌سرایان، غزل را صرفاً مأمنی برای تن‌غزل و عاشقانه‌سرودن نمی‌داند که اینگونه می‌سراید:

«در قفس تنها بمان وقتی هوایی نیستی با اسارت زنده‌ای، مرد رهایی نیستی من که می‌بینم اتاق کوچک دنیای توست بیش از این دل‌بسته کشورگشایی نیستی...»

شاید عاشقی‌های او نیز رنگی از تنهایی دارد که در ۲ بیت بالا اینچنین سروده است اما سری بزنبم به غزلی دیگر که با عاشقانه‌سرایِی فاصله بیشتری دارد، البته فاصله‌ای در ظاهر، چون همه عاشقانه‌سرایان در کل و در نهایت، اشعار و مضامین‌شان از یک منبع آب می‌خورد، اگرچه اینگونه از قفس و دشمنان بسرایند:

«ای پرنده، پر نزن، شاید جهان را بگیرند هم‌قفس‌های تو می‌خواهند جانت را بگیرند دشمنات آرزو دارند صاف و ساده باشی تا به هر ترفند جای دوستان‌ت را بگیرند هم‌قفس‌هایی که بعد از دیدن تو نقشه دارند آسمان‌ت را گرفتند آشیان‌ت را بگیرند...»

در ابیاتی از ۲ غزل به‌ظاهر غیرعاشقانه و به تعبیری واقعا غیرعاشقانه با کلمات، تعابیر و اصطلاحاتی چون «هم‌قفس» و «صاف و ساده‌بودن»، «نقشه‌داشتن»، «کشورگشایی»، «ترفند»، «شاه عباس» و «صفهان» مواجهیم که همه نشان از امروزی‌بودن شاعر دارد؛ شاعری که در قالب کلاسیک سعی دارد حداقل از پاره‌ای جهات معاصر خود باشد. بنابراین به صورت طبیعی از کلمات و تعابیر و اصطلاحاتی استفاده می‌کند که یا در کل کاربردی امروزی دارند یا امروز بیشتر کاربرد دارند. در این ابیات مصراع‌هایی دیده می‌شود که بیشتر به حرف می‌مانند؛ مثل این مصراع: «من که می‌بینم اتاق کوچک دنیای توست» که البته در مصراع دوم با مصراعی غنی آن را جبران می‌کند و آن مصراع را در حد خود نیز بالا می‌کشد؛ با این مصراع: «بیش از این دل‌بسته کشورگشایی نیستی». یا همچون بیت ذیل که با مصراع ساده اول خود، کنایه‌ای زندانه‌ای را بیان می‌کند: «دشمنات آرزو دارند صاف و ساده باشی تا به هر ترفند جای دوستان‌ت را بگیرند» البته بیت‌های متفاوت با این نیز دیده می‌شود؛ یعنی